

ملکی، حسن (۱۳۹۳). نظریه فطری، معنوی در برنامه‌درسی. مجموعه سمینارهای تخصصی تعلیم و تربیت اسلامی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.



نظریه فطری، معنوی در برنامه‌درسی

حسن ملکی^۱

تاریخ ارائه سمینار: آذرماه ۱۳۹۰

مقدمه:

هریک از دیدگاه‌های برنامه‌درسی، مبانی و پیش‌فرض‌های خاص دارند و مباحث تجویزی خود را بر پایه توصیف معین از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی بنانهاده‌اند. وجه تمایز و علت اصلی تنوع دیدگاه‌ها، تفاوت در پیش‌فرض‌ها است. اینجانب نیز در طول فعالیت‌های علمی و عملی خود در حوزه برنامه‌درسی، به بررسی این سوال علاقه‌مند گردیدم که آیا بر پایه فلسفه تربیتی اسلام نمی‌توان دیدگاه متفاوتی در برنامه‌درسی طراحی و ارائه کرد؟ باید گفت انجام این کار ممکن و منطقی به نظر می‌رسد، زیرا وقتی ریشه و اساس تغییر می‌یابد، رونها نیز که همان عناصر و مولفه‌های برنامه‌درسی است تغییر می‌کند. با مطالعه دیدگاه‌ها، دریافتم که هر کدام از آنها دلالت‌های خاص برنامه‌درسی ارائه می‌دهند و مبناهای متفاوت و گاهی متضاد دارند. در چنین فضای فکری و با علاقه زیاد به تدوین دیدگاه نوین؛ یعنی دیدگاه فطری، معنوی در برنامه‌درسی پرداختم. آنچه شرح داده می‌شود حاصل این تأملات است.

قبل از طرح مباحث دیدگاه مزبور، دو نمونه از فلسفه‌های برنامه‌درسی به‌طور مختصر بررسی می‌شود.

۱. دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، ???

بررسی نظریه‌های پایدار گرایی و بازسازی اجتماعی:

یکی از فلسفه‌های تربیتی که در منابع مختلف هم دیده می‌شود، فلسفه تربیتی پایدارگرایی است. این فلسفه یکی از قدیمی‌ترین و به تعبیر افرادی که تحلیل کرده‌اند، محافظه‌کارترین فلسفه‌های تربیتی تلقی می‌گردد که مطابق آن، در دوره ابتدایی باید مهارت‌های سه‌گانه خواندن، نوشتن و حساب کردن برای تقویت ذهن و عقل یادگیرنده آموزش داده شود و در دوره دبیرستان هم دروسی مانند زبان انگلیسی، هندسه، ریاضیات و از این قبیل رشته‌های علمی، که به‌زعم این فلسفه منجر به تقویت عقل و عقلانیت در یادگیرنده خواهد شد، دنبال شود.

در این فلسفه اگر سوال شود که انسان کیست؟ دارای چه ماهیتی است؟ آنان در جواب، طبیعت انسان را یک طبیعت پایدار معرفی می‌کنند و محوریت اصلی نظریه آن‌ها در باب انسان، مساله عقل و ذهن و تقویت این دو است. در برنامه‌درسی و موضوعات درسی هر سخن و موضوعی که مطرح می‌کنند برای رسیدن به این هدف است. پایدارگرایان معمولاً توجهی به علایق یادگیرنده ندارند. آنچه برای آن‌ها اهمیت دارد ابتدای برنامه‌ها بر اندیشه‌ها و کتاب‌های بزرگ است؛ به قول رابرت هاجینز باید محتوای مطرح شده در افکار و اندیشه‌های بزرگ تاریخ را در محتوای برنامه‌درسی بیاوریم، تا از آن طریق بتوانیم رشد عقلانی و تقویت ذهنی را در یادگیرنده‌ها بوجود بیاوریم.

در این فلسفه اگر سوال شود که معلم چه وظیفه‌ای دارد یا معلم در برنامه‌درسی دارای چه جایگاهی است؟ نوعاً معلم را در امر تربیت و برنامه‌درسی به‌عنوان یک دایره‌المعارف معرفی می‌کنند و دانش‌آموز هم هر وقت به سوالی برخورد کند، معلم باید توانایی توضیح و تفهیم داشته باشد و گفتن این جمله که معلم بگوید «بلد نیستم» یا «باید بروم مطالعه کنم» و از این قبیل حرف‌ها، در تحلیل آنها خیلی معنا و مفهوم ندارد. درخصوص روش‌های تدریس نیز ملاحظه می‌شود که پایدارگرایان بیشتر روش سقراطی را محور قرار داده‌اند، یعنی روش‌های توضیحی، سخنرانی و از این قبیل روش‌ها در این فلسفه تربیتی مطرح است. اصولاً در برنامه‌درسی، روش‌های درسی را بر اندیشه‌های بزرگ مبتنی می‌کنند که این اندیشه‌های بزرگ به تعبیری در کتاب‌های بزرگ وجود دارد و آن را منبع و مبنای اصلی موضوعات و محتوای خودشان در برنامه‌درسی قرار می‌دهند. سایر مولفه‌های برنامه‌درسی نیز مطابق مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی این فلسفه، جهت خاص می‌یابد.

نمونه دیگر در حوزه برنامه درسی، نظریه بازسازی گرایی اجتماعی است، که ریشه و مبنای آن در یک فلسفه نوین و مطرح در مغرب زمین به نام «فلسفه بازسازی گرایی» است. این فلسفه شاخه‌ای از «پیشرفت گرایی» بود که از آن جدا شد. این‌ها در اعتراض به پیشرفت گرایان، گفتند وقتی به علایق کودک توجه می‌کنید؛ از مسائل جامعه مثل فقر، بیکاری، تبعیض نژادی و از این قبیل امور در جامعه غفلت می‌کنید. این اعتراض در برابر پیشرفت گرایی منجر به شکل‌گیری یک نظریه به نام «بازسازی اجتماعی» در برنامه‌درسی گردید. ریشه فلسفی و اعتقادی این نظریه عمدتاً به تفکر دیوئی و حامیان فکری او مربوط است که جز تجربه به هویت دیگری در آدمی اعتقاد ندارند.

بنابراین هر نظریه برنامه‌درسی براساس پیش‌فرض‌هایی شکل گرفته است. نوع نگاه به هستی، جامعه، انسان، ارزش و ... مولفه‌های خاصی در برنامه‌درسی را جهت می‌دهد. اکنون این نتیجه منطقی را می‌توان گرفت که اگر بر پایه اندیشه اسلامی، طرز تلقی دیگری از هستی و انسان آرایه شود دلالت‌های خاص در برنامه‌درسی را می‌توان طرح کرد و از آن دفاع نمود. چگونه می‌شود ریشه عوض شود، اما درخت یا میوه تغییر نیابد؟ اگر مبنا تغییر کند یعنی انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی دیگری مطرح شود، آیا منطقاً حق نداریم از برنامه‌درسی دیگری حرف بزنیم؟ به نظر می‌رسد منطقاً حق داریم اینگونه تصور کنیم که تغییر مبناها، منجر به تغییر روبناها می‌شود؛ چرا که هر یک از فلسفه‌ها به یک برنامه‌درسی می‌رسد و هر یک از نظریه‌های برنامه‌درسی نیز مبتنی بر پیش‌فرض‌های خاص می‌باشد.

مبانی انسان‌شناسی دیدگاه فطری، معنوی

راجع به بنیادهای انسان‌شناسی که در همه فلسفه‌های تربیتی متناسب با خودشان مطرح است، در اندیشه اسلامی مباحث و نکات بسیار ظریف، مهم و منحصر به فردی مطرح شده است که به‌طور اختصار طرح می‌شود.

خدای متعال انسان را در مجموعه عالم هستی به عنوان اشرف مخلوقات آفریده و یک غایت عبودیت را برای خلقت انسان معین کرده است.

در قرآن کریم خداوند متعال می‌فرماید که "ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون"^۱. یعنی غایت و فلسفه خلقت انسان، عبودیت است، نه چیز دیگر. در همین جا سوالی مطرح می‌کنم؛ اگر برنامه درسی نتواند در نهایت عبودیت را در دانش‌آموزان تقویت کند، آیا این برنامه‌درسی براساس شاخص‌های فلسفه‌تربیتی اسلام می‌تواند مقبولیت داشته باشد؟ در هر یک از دوره‌های تحصیلی و مواد درسی، سطحی و سهمی از این غایت باید بروز و ظهور داشته باشد. آنچه تحت عنوان خلافت الهی انسان آمده است، یک حقیقت مسلم و قطعی است؛ یعنی قطعاً انسان در صورت اثرپذیری از نظام تربیتی الهی قابلیت آن را دارد که به جانشین خداوند تبدیل شود. خلافت الهی چه رابطه‌ای با برنامه‌درسی دارد؟ خلافت الهی انسان باید بوسیله دستگاه‌های تربیتی حاصل شود. دستگاه‌های تربیتی نیز وسیله‌ای به نام برنامه‌درسی دارند. لذا برنامه‌های درسی مبتنی بر اندیشه اسلامی باید این قابلیت را داشته باشند. البته رساندن برنامه‌درسی به این قابلیت، از بُعد علمی و کارشناسی، کار آسانی نیست. اما در گام اول باید بررسی نمود که آیا این ادعا درست است یا خیر؟ آیا اصلاً می‌توان این مطلب را گفت؟ وقتی معلوم شد می‌توان چنین دیدگاه رقیبی داشت، بقیه کار را نیز می‌توان انجام داد؛ چون در همین زمینه از امام صادق (علیه‌السلام) و تعبیری شبیه به این از امام رضا (علیه‌السلام) وارد است که می‌فرمایند:

"علینا بالاصول و علیکم بالتفریع" یعنی ما اصول را بیان می‌کنیم، شما باید شاخه‌ها و فروع‌ها را دنبال کنید. باید بتوانیم این شاخه‌ها و فروع‌ها را در عرصه‌های علمی و آموزشی دنبال کنیم. این فروع‌ها چه هستند؟ مباحث ریز و تفصیلی است که در حوزه تربیت و برنامه‌درسی در مراحل پایین‌تر و عینی‌تر می‌تواند مطرح شود.

انسان قرار است به تقرّب الهی و مراتب عالی عبودیت برسد. برای این منظور خداوند متعال امکاناتی در وجود آدمی قرار داده است که بنده اعتقاد دارم بین برنامه‌درسی و این امکانات درونی وجود انسان، رابطه مستقیم، بلافصل و قطعی وجود دارد و باید این مسیر را دنبال کرد.

استعدادها و توانایی‌هایی که خدای متعال در وجود انسان قرار داده است، ابعاد گوناگون دارد. یکی از استعدادهای عالی فطری انسان، عقل است. انسان در زمان تولد عاقل بالقوه است. این قوه باید به فعلیت برسد. اینجا این سوال پیش می‌آید که برای به فعلیت رساندن این استعداد فطری چه باید کرد؟ چه کسی و کجا مسئول است و این مسئولیت چگونه باید ادا شود؟ اینها سوالات مهمی است که باید

۱. ما نیافریدیم انسان و جن را مگر برای عبادت.

به آن‌ها اعتنای جدی کرد. انسان به‌طور ذاتی یک موجود حقیقت‌طلب است. حقیقت‌گرایی انسان یک امر فطری و ذاتی است که این مهم در زمان تولد انسان بالقوه است و باید در فرآیند زندگی به فعلیت برسد. همین نگاه را درباره سایر ابعاد فطرت نیز می‌توانید در نظر بگیرید. انسان بالفطره خداگرا است، بالفطره مبدع و آفریننده است، انسان بالفطره زیبایی‌گرا است، بالفطره جامعه‌گرا و حقیقت‌گرا است. این استعدادها باید به فعلیت برسد. برای به فعلیت رساندن استعدادهای بالقوه انسان، آیا نظام تربیتی اولین مسئولیت را ندارد و در نظام تربیتی، برنامه‌های درسی مسئول نیستند؟ در پاسخ به این سوال می‌توانیم برنامه‌های درسی را در یک طبقه‌بندی کلی به دو بخش تقسیم کنیم:

۱- برنامه‌های درسی فطرت‌پرور

۲- برنامه‌های درسی بی‌اعتنا به فطرت

درخصوص برنامه‌های درسی بی‌اعتنا به فطرت‌پروری، باید گفت که این برنامه‌ها آثاری در زندگی انسان دارند، ولی به فطرت الهی انسان به‌عنوان یکی از آیات الهی توجه ندارند. مثلاً به انسان نگاه روانشناسی صرف دارند. نمونه‌ای از این نوع نگاه به انسان را می‌توان در نظریه‌های غربی مشاهده نمود؛ در ادامه کمی این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.

یکی از آسیب‌ها و نواقص موجود در نظریات و دیدگاه‌های برنامه‌های درسی، که تقریباً در تمام آن‌ها این نقص وجود دارد، این است که فقط با میزان روان‌شناسی به انسان نگاه می‌کنند و به‌زعم خودشان به یک محکماتی می‌رسند، ولی غافل از اینکه ابزارهای مطالعاتی روان‌شناسی نمی‌تواند قامت رعنا فطرت الهی انسان را اندازه بگیرد. این معیار برای نشان دادن اینکه این انسان کیست؟ عاجز است. سخنم این نیست که روان‌شناسی قابل استفاده نیست؛ از روان‌شناسی باید بهره گرفت، اما می‌خواهم بگویم دیدگاه روان‌شناسانه به انسان، ماهیت انسان را نشان نمی‌دهد. برای اینکه ماهیت انسان به‌طور تمام قد نمایان شود، باید در کنار نگاه روان‌شناسی، یک نگاه فلسفی عمیق به انسان داشت. این نگاه فلسفی و اعتقادی به انسان داشتن و انسان را از منظر نظام اعتقادی تعریف کردن، مطلبی است که در دیدگاه برنامه‌درسی مبتنی بر فطرت مورد تاکید و ضرورت است. بنابراین باید دلالت‌های مربوط به برنامه‌درسی را مبتنی بر تحلیلی که از ابعاد وجودی انسان می‌شود ارائه داد. اگر این کار نشود، نمی‌توان گفت که آن دلالت‌ها، دلالت‌های برنامه درسی مبتنی بر اندیشه اسلامی است (که البته قابل استفاده خواهد بود؛ اما این کیفیت و ظرفیت را ندارد). اگر بخواهیم ظرفیت برنامه‌درسی، با ظرفیت

انسان به عنوان آیت کبرای الهی متناسب شود، باید تحلیل عمیق، علمی و مستدل، از انسان‌شناسی در اسلام ارائه شود. بنابراین در اینجا مبانی انسان‌شناسی برنامه‌درسی با رویکرد فطرت‌محور یکی از مباحث بسیار مهم است.

انسان در یک نگاه کلی:

در انسان‌شناسی معتقد به این هستیم که انسان در یک نگاه کلی دارای جسم و روح است؛ اما نگاه ثنویتی نداریم؛ یعنی منظور این نیست که انسان دو وجود مستقل از هم به نام جسم و روح دارد. این نگاهی است که برخی رئالیست‌ها دارند و این یکی از تفاوت‌های بارز انسان‌شناسی اسلامی با انسان‌شناسی رئالیستی است که به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی (ره) در بحث فلسفه خودشان (که سخن از رئالیسم اسلامی می‌آورند و می‌خواهند رئالیسم اسلامی را با رئالیسم موجود در غرب محک بزنند) می‌فرمایند: "یکی از تمایزات اصلی در همین است که نگاه اسلام به انسان این است که انسان دارای جسم و روح است؛ اما نه ثنویتی، بلکه توحیدی. نگاه، نگاه توحیدی است که بین جسم و روح وجود دارد". وقتی اندیشه فلسفی صدرالمتألهین (رضوان ... تعالی علیه) بررسی می‌شود نیز ملاحظه می‌شود ایشان رابطه عجیبی را بین جسم و روح، مبتنی بر اسلام، برقرار می‌کند. در نگاه ایشان روح در سیر تکوینی ماده متولد می‌شود. اگر این مبنا قرار گیرد مشاهده می‌شود که روح و جسم آنچنان در هم تنیده هستند و وحدت دارند که وقتی به تربیت جسم پرداخته می‌شود، گویی که روح را هم تربیت می‌کنید. این دو با هم رابطه توحیدی دارند. یک وجود هستند، اما با دو بُعد و آنچه در طبیعت انسان ملاحظه می‌شود تجلی روح است.

این نگاه به انسان، مستلزم کدام دلالت‌های برنامه‌درسی است؟ اگر این نگاه به انسان باشد، آیا می‌توان برنامه‌درسی شناخت‌گرایانه یا رفتارگرایانه را پذیرفت؟ آیا می‌توان دیدگاه برنامه‌درسی انسان‌گرایی راجرز و مزلو را دنبال کرد؟ آیا می‌توان حتی دیدگاه فردی را دنبال نمود؟ آیا با این نگاه به انسان می‌توان نگاه پست مدرنیست‌ها را در برنامه‌درسی پذیرفت؟

عدم توانایی نظریه‌های موجود غربی در تولید برنامه‌درسی شایسته انسان:

هیچ‌کدام از دیدگاه‌های غربی شایستگی لازم برای تولید برنامه‌درسی فطرت‌گرا را ندارند. چون آن‌ها مبنای فلسفی خودشان را دارند. دیدگاهی در برنامه‌درسی تحت عنوان دیدگاه انسان‌گرایانه وجود

دارد. مبنای این دیدگاه، اندیشه دو روانشناس معروف، مازلو و راجرز، است. برپایه نگاه این دو روانشناس، نظریه انسان گرا درحوزه برنامه‌درسی شکل گرفته است. یا یک دیدگاه دیگری به نام دیدگاه رفتارگرایانه در برنامه‌درسی موجود است. ریشه این دیدگاه رفتاری وقتی تامل شود به فلسفه جان لاک که روان انسان را لوح سفید می‌دانست؛ برمی‌گردد. اگر جان لاک آن پایه فلسفی را نمی‌گذاشت، دیدگاهی به نام دیدگاه رفتاری در برنامه‌درسی شکل نمی‌گرفت. دیدگاه انسان‌شناسی که او پایه‌گذاری نمود زمینه‌ای را برای پیدایش افرادی مانند «واتسون» و «اسکینر» در روانشناسی رفتارگرا به وجود آورد که نگاه بسیار نازل و سطحی به آدمی داشتند. واتسون مدعی شد که کودکانی در اختیارم قرار دهید و هر طور که می‌خواهید آنها را تحویل می‌دهم. خطای بزرگ آنها این بود که انسان را نشناختند؛ ولی ادعاهای بزرگ و غیر واقعی به عمل آوردند.

استاد بزرگوار ما آقای دکتر شریعتمداری در کلاس درس به ما متذکر شدند که «واتسون» این حرف را زد اما تا آخر عمرش به این حرف عمل نکرد؛ چون شدنی و عمل کردنی نیست. این چه خبط بزرگی است که انسان اصطلاحاً توخالی فرض شود که فقط بوسیله محسوسات، تجربه و محیط ساخته می‌شود. خیر. در نظام اعتقادی اسلامی، کودک وقتی از مادر متولد می‌شود لوح مکتوب (نوشته شده) است نه لوح نانوشته. یعنی خداوند با قلم تکوین در آن نوشته است. این انسان، عاقل است. یعنی این قابلیت را به انسان داده است. این انسان خداگرا است. این انسان زیبایی‌گرا است، یعنی بدانید این موجود با سایر موجودات تفاوت ماهوی دارد و این ماموریت به انسان‌ها داده شده است که مبتنی بر اندیشه اسلامی برای تربیت این انسان ساماندهی کند.

مبانی معرفت‌شناسی:

مبنای دوم، بنیادهای معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی است. درباره معرفت‌شناسی و شناخت هم مطالب متفاوتی بیان شده است. وقتی مساله معرفت در فلسفه تربیتی اسلام مورد توجه قرار می‌گیرد دیده می‌شود مطالب متفاوت است. حتماً در بعضی موارد اشتراکاتی به طور طبیعی وجود دارد، اما به قدری تفاوت‌ها بارز است که دلالت‌های برنامه‌درسی دیگری را می‌خواهد. مثلاً یکی از نکات بسیار مهمی که در معرفت‌شناسی مبتنی بر فطرت و انسان‌شناسی اسلامی مطرح است، ابزارهای شناخت است. البته بکارگیری لفظ ابزار چندان جالب نیست؛ ولی چون در خیلی از موارد به کار رفته، به کار برده می‌شود.

شود. بکارگیری ابزار در معرفت خیلی قابل دفاع نیست. شاید بهتر است بگوییم وسایل معرفت. این موضوع در فلسفه های مختلف مورد بحث قرار گرفته است و جالب اینجا است که در هر فلسفه ای به یکی از این وسایل معرفت یا ابزارهای شناخت توجه شده است.

وسایل معرفت در فلسفه تربیتی اسلام:

ابزارهای شناخت در فلسفه تربیتی اسلام

۱- حواس و تجربه:

یکی از ابزارهای شناخت ابزاری است به نام حواس؛ بوسیله حواس است که با محیط رابطه برقرار می شود. صداها شنیده می شود، اشیاء دیده می شود. در مجموع محسوسات، ماده اولیه معرفت را تشکیل می دهد. برای محسوسات نمی توان نام معرفت گذاشت؛ چون هنوز عقل وارد میدان نشده است. آنجایی که عقل غایب است نمی شود سخن از معرفت گفت. نازل ترین شناخت در معرفت شناسی، محسوسات است. بنابراین توقف در آن خیانت به انسان است. چرا خیانت است؟ چون انسان ظرفیت های دیگری دارد. مع الاسف از ظرفیت های دیگر بهره برداری نمی شود، در حس و تجربه، متوقف شده اند. این نکته ای است که حس گرایان در اندیشه خودشان تاکید می کنند که این نازل ترین مرتبه است.

۲- عقل و معرفت عقلانی:

مرتبه بعدی ابزاری است به نام عقل که بوسیله عقل درباره امور، پدیده ها و کائنات شناخت و معرفت پیدا می شود که اسم این شناخت معرفت عقلانی است. اما آنچه مسلم است این است که این معرفت عقلانی، مقداری از داده هایی که محسوسات به دست آورده است را استفاده و استدلال می کند و به جاهایی نیز می رسد. در معرفت عقلانی، نیروی عقلانی انسان وارد میدان می شود روی محسوسات کار می کند و به یک سری تعمیم ها، قوانین، اصول نائل می گردد.

۳- شهود و عرفان:

مرتبه بالاتر در معرفت، شهود و عرفان است که این نیز یک بحث معرفت شناسی است. در نگاه تربیتی اسلام، انسان می تواند بوسیله پرهیز از گناه، وجودش را به چشمه جوشان شناخت تبدیل کند و به این دلیل در بحث معرفت شناسی مطرح شده است که به آن شهود، اشراق یا معرفت عرفانی، معرفت اشراقی گفته می شود؛ به این معنا که گویی خداوند متعال در وجود انسان یک چشمه در بسته آفریده

است. این درب چه زمان باز می شود؟ زمانی که انسان مَطَهَّر باشد. زمانی که انسان گناه نکند. یعنی بین تزکیه و معرفت رابطه وجود دارد. هر کسی مُزَكِّي تر است؛ با بصیرت تر است با اینکه این معرفت جنبه شخصی دارد ولی یک واقعیت مسلم است؛ هر کس می تواند این معرفت را به دست آورد و از آثارش بهره مند شود.

۴-وحی:

مرتبه بالاتر از همه معرفت‌ها، معرفتی است که از طریق وحی به بشریت رسیده است. معمولاً در معرفت‌شناسی گفته می شود کدام معرفت یقینی است؟ آن معرفتی که برای آن شواهد و مدارک قوی تری وجود داشته باشد؛ یعنی هر معرفتی که مدکُل تر است، مقبول تر است. با توجه به این مطلب، یک سری سخنان، باید‌ها و نبایدها از جانب خدای متعال مطرح شده و در قرآن به ما رسیده است؛ اگر معتقدیم که منشأ آن علم مطلق است، چرا قبول نداریم که معارف و معرفتی که از علم مطلق دریافت می کنیم یقینی نیست؟

پس بنیادهای معرفتی مبتنی بر اندیشه تربیتی اسلامی یک بنیادهای متفاوتی است که به طور اختصار شرح داده شد.

برنامه درسی فطرت مدار:

بدین ترتیب برنامه درسی فطرت مدار، وجه تمایز مشخصی با سایر دیدگاه‌ها دارد. با جرأت تمام ولی با براهین قوی باید این دیدگاه را در محافل علمی مطرح کرد و در کنار سایر دیدگاه‌ها به عنوان یک رقیب جدی حاضر نمود و تحلیل کرد. نباید خود را قفل به یک دیدگاه خاص کرد و با محدودنگری، ظرفیت وسیع بشری را که خدای متعال در فطرت انسان قرار داده است مورد غفلت قرار داد. هر یک از نظریه‌ها مطالب قابل استفاده دارند؛ ولی به دلیل ابتناء بر معرفت ناقص به انسان، کفایت و شایستگی لازم را برای اعتلای دانش آموز ندارند. آن‌ها نهایت کاری که بتوانند در دنیا انجام دهند این است که فرصت فردی و اجتماعی لذت بخش برای انسان فراهم سازند. لذا برنامه‌های درسی بی‌اعتنا به فطرت الهی هرگز نخواهند توانست حقایق موجود در هستی و انسان را بشناسند و تجویزهای برنامه درسی را بر آن پایه قرار دهند. براساس آنچه بیان شد می توان تعریف زیر را ارائه نمود:

برنامه درسی، عبارت است از مجموعه منسجم شناخت‌ها، باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، توانایی‌ها و روش‌ها در جهت رشد همه جانبه استعدادهای عالی فطری در دستیابی به مراتبی از حیات طیبه.

اصول کلی حاکم بر فرایند برنامه ریزی درسی مبتنی بر فطرت

۱- اصل جامعیت:

جامعیت برنامه درسی، به قابلیت و شایستگی آن‌ها در رشد همه بُعدی ابعاد شخصیت ارتباط دارد. برنامه جامع، برنامه‌ای است که برای پرورش جنبه‌های عقلانی، اجتماعی، الهی، هنری و غیره فرصت‌آفرینی کند. علت این تأکید، به جامعیت فطرت مربوط است. فطرت، چند بُعدی است؛ لذا برنامه‌درسی نیز باید چند بُعدی باشد؛ چون نوعاً نظریه‌های موجود یک بُعدی هستند. نظریه فرایند شناخت، صرفاً به تفکر، نظریه اجتماعی به جنبه اجتماعی زندگی و هر کدام از نظریه‌های دیگر نیز به بُعد خاصی توجه دارند. بنابراین از نظریه‌های تک بُعدی نمی‌توان برنامه‌درسی جامع برای مراکز آموزشی طراحی کرد. به همین خاطر مطابق شاخص‌های فطرت و به تعبیر قرآن به «انسان رشید» نیاز است. رشید یعنی انسانی که همه استعدادهایش به طور متوازن رشد کرده باشد.

۲- اصل وحدت:

وحدت در عناصر و مولفه‌ها، وحدت در اجزا و قسمت‌های آن محتوایی که ارائه می‌شود. چرا باید بر برنامه‌درسی وحدت حاکم باشد؟ چون جان و ذات انسان توحیدی است. در وجود انسان مگر جز وحدت چیزی می‌بینید؟ به دانش‌آموزی که وجودش وحدت دارد باید محتوای دارای وحدت ارائه داد. نمی‌توان بوسیله برنامه‌های مجزا از هم او را به جایی رساند. براین اساس محتوای برنامه درسی باید با یک رویکرد تلفیقی متفاوت از تلفیق‌هایی که مرسوم و مطرح است سازماندهی شود؛ تلفیقی که محوریت آن را خداگرایی و مطالعه پدیده‌های خلقت تشکیل دهد.

۳- اصل آیه بینی:

آیه به معنای نشانه است. این واژه‌ای است قرآنی. در مقابل آیه‌بینی چه موضوعی قرار دارد؟ طبیعت‌نگری صرف. زمانی که طبیعت منهای خالق آن مطالعه می‌شود، چیزی جز ماده نیست؛ اما اگر با دید نه طبیعت بلکه خلقت بررسی شود نتایج دیگری حاصل خواهد شد. وقتی مخلوق مطالعه می‌شود حتماً باید در مطالعه، خالق جایی داشته باشد. در علم لائیک همین واقعیت مادی مورد کاوش قرار می‌گیرد و از آن سوی واقعیت که به خدا متصل است حرفی به میان نمی‌آید. علت فاعلی پدیده‌ها مورد غفلت قرار می‌گیرد. اگر کسی علت فاعلی را وارد عرصه مطالعاتی خود کند گویی حرف غیرعلمی زده است. در نگاه پوزیتیویستی، علم همان است که صرفاً تجربه و آزمایش آن را نشان

می دهد. در حالیکه همین نگاه، کاملاً نگاه غیرعلمی است؛ زیرا به واقعیت ابتر تکیه کرده است نه واقعیت کامل. اگر پژوهشگری با نگرش آیه‌بین، طبیعت را مطالعه کند در حقیقت آیات الهی را ورق می زند. آن کسی که قرآن را قرائت می کند کلام خدا را می خواند و آن کسی هم که مخلوقات را بررسی می کند کار خدا را مطالعه می کند و آیات تکوین را می خواند.

۴- ارزش‌مداری:

در نگرش فطرت‌محور مجموعه ای از «خوب‌ها» و «بدها» وجود دارد که نظام ارزشی متمایزی به وجود می آورد. نوع نظام ارزشی به نوع مکتب و مبانی مورد نظر مربوط می شود. اگر نگاه الهی به امور داشته باشیم یک طور ارزش‌گذاری می کنیم و اگر نگاه مادی و لائیک داشته باشیم طور دیگری ارزش‌گذاری خواهیم کرد. در نگاه توحیدی، طرح ارزش‌های مطلق کاملاً توجیه دارد. وقتی که در مبانی خود مبانی استوار و متقن داریم ابایی از ذکر ارزش‌های پایدار نداریم. ارزش‌های مطلق، امور پایداری هستند که گنجاندن ارزش‌های مطلق در برنامه‌های درسی را تجویز می نمایند. نسبی‌گرایان اعتقاد دارند ارزش‌ها را موقعیت‌ها تعیین می کنند؛ چون ارزش‌ها نسبی هست پس وقتی زمان عوض شد باید ارزش‌ها دگرگون شود. این نگاه را قبول نداریم بلکه معتقدیم یک سری ارزش‌های مطلق وجود دارد که نه گرد زمان و نه موقعیت مکان آن ارزش را از اعتبار نمی اندازد. چرا؟ برای اینکه ریشه در فطرت الهی انسان و ریشه در امور ثابت دارد. اما در کنار این به یک سری ارزش‌های قراردادی (غیر فطری) و ملی نیز اعتقاد داریم یعنی چیزهایی که در طول تاریخ با قواعد عرفی بوجود آمده است که بعضی از آن‌ها قابل دفاع و برخی غیر قابل دفاع هستند. اینها یک سری ارزش‌های قراردادی هستند که باید مورد توجه قرار گیرند.

۵- وُسع‌متربی

هر مرحله رشد فرد ظرفیت و مختصات محدود دارد که در طراحی برنامه‌های درسی به آن باید توجه شود. این مساله با اعتقاداتی از قبیل اختیار انسان، تحمیلی نبودن رشد در حکمت توحیدی و لزوم فهم حقایق ارتباط معنایی دارد. اگر بناست دانش‌آموزان حقایق را درک کنند؛ مطالب باید با وُسع عقلانی و روانی آن‌ها همسو باشد. نکته ظریف این است که خداوند در ارتباط با تربیت و هدایت انسان‌ها نیز این حکمت را جاری ساخته‌اند. چرا شریعت کامل الهی یک جا به بشریت داده نشد؟ چرا تدریج رعایت گردید؟ چون بشریت باید به تدریج ظرفیت پیدا می‌کرد و شایستگی دریافت حقایق را به دست

می آورد. در سطح خرد و در ارتباط با رشد فرد نیز همین قاعده حاکم است. نباید هر چیزی را در هر سنی به فرد یاد داد یا تکلیف نمود. لذا نگرش توحیدی برنامه‌ریزان درسی را از یاری گرفتن یافته‌های روان‌شناسان منع نمی‌کند. تنها چیزی که باید مراقب بود آن است که از دیدگاه‌های روانشناسی نامناسب که تضاد با نگرش توحیدی و فطری دارند؛ استفاده نکنیم. بدین ترتیب چنانچه در برنامه‌ریزی درسی به ظرفیت وجودی مرتبی توجه نشود خلاف حکمت تربیتی اسلام عمل کرده‌ایم.

۶- توجه به سه زمان

کدام زمان برای ما با ارزش است؟ گذشته، حال یا آینده؟ برخی به گذشته قفل شده‌اند و صرفاً انتقال میراث فرهنگی را محور قرار می‌دهند. این نگاه مورد تایید نیست؛ زیرا که انسان گذشته را پشت سر گذاشته و رو به سوی آینده دارد. برخی نیز زمان حال و تجارب فعلی را مورد تاکید قرار می‌دهند و «حال‌نگر» هستند. برخی نیز به آینده‌های دور چشم دوخته‌اند. هیچکدام از این سه نگاه قابل قبول نمی‌باشد. چون که هر کدام به بُرشی و بخشی از فرایند زمان قفل شده‌اند. انسان را در فرایند سه زمان باید بررسی کرد و ضمن توجه به ثابتات و متغیرات در زمان سیر نمود. از گذشته باید درس گرفت؛ ولی نباید در آن متوقف شد، حال را باید به طور دقیق درک کرد؛ ولی نباید در آن هضم شد، آینده را باید شناخت و به سوی آن حرکت کرد؛ ولی نباید دچار خیال بافی شد. در برنامه‌درسی فطرت‌محور، سه زمان به هم گره خورده است.

۷- اصل تعادل

فطرت متعادل است به این معنا که در بُعد تکوینی در نهایت تعادل و تساوی خلق شده است. هر یک از قوای فطری در حد و قدری شکل گرفته است که در صورت رشد آنها انسان متعادل و پیش‌رونده در صراط مستقیم تربیت می‌شود. به تعبیر امام علی(ع) نه به یمین و نه به شمال تمایل پیدا نمی‌کند؛ بلکه در جاده مستقیم هدایت می‌افتد که غایت آن قرب الهی است.

برنامه‌درسی متعادل، برنامه‌ای است که به تدریج برای چنین غایتی فرصت‌ها و شرایط مناسب خلق کند. در رشد دادن هیچ بُعدی از ابعاد وجود نباید از حد تعادل خارج شد. حد تعادل را هدف‌های برنامه‌درسی معین می‌کند و اهداف نیز از نیازهای متعادل ریشه می‌گیرند. به عنوان مثال اگر برنامه‌ای در بُعد عقلانی و رشد مهارت‌های ذهنی مفرط باشد در نهایت به تربیت بی‌قواره ختم می‌شود. تعادل علاوه بر طراحی در تدریس و اجرا نیز مورد نیاز است. در اِعمال و اجرای دو نقش معلمی و دانش

آموزی حد تعادل را باید نگه داشت. چنانچه در نقش دانش آموز افراط شود در نقش هدایت‌گری معلم تنگنا به وجود می‌آید و اگر در نقش معلم افراط شود، فعالیت یادگیرنده ضیق می‌گردد. در هر دو حالت در فرایند همه‌جانبه رشد متریبی اختلال به وجود می‌آید.

۲. پرسش و پاسخ:

پرسش: آیا معتقدید که انسان در بدو تولد با یک دانش‌هایی فارغ از باورها و گرایش‌ها به دنیا خواهد آمد یا نه؟ اگر لوح سفید رادر دانش بپذیریم ولی در گرایش‌ها و محتوای دانش نپذیریم این چگونه می‌شود؟

پاسخ: یک آیه ای در قرآن داریم که تا حدودی این بحث را روشن می‌کند منتهی با این توضیح که عرض می‌کنم. قرآن کریم می‌فرماید: ((والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا)) خداوند متعال شما را از مادرانتان متولد ساخت در حالی که علمی نداشتید. حتی یک عده تصور کرده اند که این آیه هم‌راستا با دیدگاه افلاطون درباره علم و دانش است که گفت "انسان قبل از اینکه تولد پیدا کند، علم داشت و می‌دانست و وقتی متولد شد فراموش کرد و کار ما تذکر آن چیزهایی است که انسان فراموش کرده است." در حالیکه فرد در بدو تولد نه دانایی را فراموش کرده است و نه بالفعل چیزی می‌داند. بالقوه ظرفیت دانایی دارد. چون بالقوه ظرفیت دانایی دارد نمی‌تواند مقهور محیط باشد بلکه بر محیط می‌تواند اثر بگذارد. تمام آنچه درباره انسان گفته شد بالقوه است، همانند بذری که در دل زمین است اما سُنبل نیست. چون تا بذری نباشد سُنبل بوجود نمی‌آید. اما لوح سفید مورد نظر جان‌لاک نیست. در اندیشه او ویژگی‌های ذاتی انسان جایی ندارد؛ در حالیکه در اندیشه انسان شناسی اسلامی اینگونه نیست. انسان به‌طور ذاتی دارای قابلیت‌های بالقوه است. این وجه تمایز بین نگاه توحیدی با سایر دیدگاه‌ها مانند جان‌لاک، کانت و دیگران است.

پرسش: از کجا بدانیم کودک یا انسان به‌طور بالقوه عاقل است؟ آیا انسان در طول زمان به رشد عقلانی می‌رسد؟

پاسخ: قدم اول در پاسخ به این سوال، وحی است. وحی صراحتاً انسان را متفکر معرفی می‌کند و از انسان می‌خواهد که درباره امور و پدیده‌ها بیندیشد که اگر نیندیشد راه کمال را نمی‌یابد.

دلیل دوم آن نیز تجربی است که به نظر من بود و نبود آن در این باره موثر نیست که شما فرمودید آیا انسان در طول زمان به رشد عقلانی می‌رسد؟ بله. انسان در طول زمان کارهایی کرده است که جز با سرپنجه عقل، آن‌ها بوجود نمی‌آمد؛ مثل تمدن و فرهنگ که هر دوی این‌ها حاصل تولیدات عقلانی انسان است. اما چرا آدم‌ها متفاوت می‌شوند. محیط در پروراندن استعدادها بسیار موثر است. یک نکته ای را عرض کنم خدای متعال انسان را آفریده و به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های او علم مطلق دارد. یعنی می‌داند این نقشه‌ای که کشیده است چیست. اما برای ساختن محیط همین انسان، پیامبرانی فرستاده است. رسولان الهی برای چه آمدند؟ این‌ها برای محیط سازی آمدند؛ تا باغبان نیاشد که دانه رشد نمی‌کند ولو اینکه قابلیت رشد دارد. می‌توانیم انبیاء را باغبانان بوستان فطرت بشریت فرض کنیم. انبیاء آمدند که محیط بسازند. اصلاً امام حسین(ع) شهید چه بود؟ آیا جز این بود که ایشان معتقد بودند که یزید بن معاویه محیطی ساخته است که در آن انسان‌ها تعالی صحیح معنوی و رشد نمی‌یابند.

آیا غیر از این بود که امام(ع) با مبارزه و نهایتاً شهادت خود و یارانش خواستند یک مانع عظیم راه تعالی فطرت آدمی را از بین ببرند؟ لذا محیط تربیت بسیار مهم است و در رشد فرد نقش موثر دارد.

پرسش: در مقدمات بحث شما برای من سوال ایجاد شده است. سوال اول اینکه منظور از برنامه درسی فطری چیست؟ دوم اینکه چرا از ساحت‌های وجودی انسان فقط بر ساحت فطرت توجه کردید و به ساحت‌های دیگر از جمله تعقل و روح که وجود دارد نپرداختید؟ در متدولوژی بحث نیز نکاتی مطرح است که از یک سری مبادی، اصولی را استنتاج می‌کنید که این جای بحث دارد. نکته بعد اینکه چرا فکر می‌کنید که در حوزه برنامه‌درسی بایستی وارد این زاویه از مباحث برنامه درسی شویم یعنی تصحیح فلسفه تربیتی را دنبال کنیم. شما می‌فرمایید که در تعلیم و تربیت باید تربیت خلیفه الهی را دنبال کنیم. سوال من این است که در این مدتی که در آموزش و پرورش بودید چند خلیفه الهی تربیت کردید؟ اصلاً آیا امکان اتخاذ جهت‌گیری غایت‌گرایانه به معنای تام کلمه در رئوس برنامه‌های آموزش و پرورش را داریم یا خیر؟

پاسخ: فرمودید چرا از ساحت‌های وجودی انسان بر ساحت فطرت توجه کردید و به ساحت‌های دیگر از جمله تعقل و روح نپرداختید؟ تعقل را به عنوان یکی از ابعاد فطرت مطرح کردیم. روح نیز مُشرف بر همه حالات، گرایش‌ها، شناخت‌های انسان است. انسان دارای دو بُعد جسم و روح است. اما وقتی

روح وارد وجود می شود، اگر می خواهید برای تعلیم و تربیت نقشه طراحی کنید باید به صورت تفصیلی به جلوه های روح نظر کنید نه به خود روح. جلوه های روح در وجود انسان یکی تعقل است، یکی جامعه گرایی است، دیگری حقیقت گرایی و زیبایی گرایی و امثال اینها است که در کتابهای فطرت می توان آنها را دید. بنابراین فطرت با دمیده شدن روح الهی تعین پیدا می کند و به صورت ساحت های گوناگون از جمله عقل ظاهر می شود.

لذا بعد اساسی که باید در نظام تربیتی دنبال کنیم و آن را به فعلیت تبدیل کنیم، گرایش های عالی فطری انسان است. آنچه از جسم نیز سر می زند آنها نیز زیر خیمه روح قرار دارند. نمی شود گفت روح معادل فطرت است اما بعد مهم وجود انسان که تربیت پذیر است همان گرایش های فطری انسان است که جلوه های روح هستند. وقتی که از ابعاد فطرت صحبت می کنیم برای این است که عینی تر بحث کنیم تا بتوانیم به نقشه برسیم اما اگر فقط روح را مطرح کنیم، ما را به جایی نمی رساند. شیوه ورود من که شیوه استنتاجی است، محل مناقشه است، بله! من هم تایید می کنم محل مناقشه است. در فلسفه تعلیم و تربیت رویکردهای مختلف وجود دارد که یکی از رویکردها، رویکرد استنتاجی است. اما بنده معتقدم که اتفاقاً این رویکرد استنتاجی باید بوسیله ما دنبال شود. رویکردهای دیگر ما را به جایی نمی رساند. علتش این است که در اندیشه اسلامی مباحث، ریشه ها و اساس، خیلی اهمیت دارند و باید از مباحث آن فروع را گرفت. آن عبارتی را که از امام صادق علیه السلام و تعبیری شبیه به این از امام رضا علیه السلام نقل کردم که فرمودند: "علینا بالاصول و علیکم بالتفریع" آن تفریع، ریشه در اصول دارد. یعنی تا این لحظه معتقدم که با رویکرد استنتاجی می توانیم به گزاره هایی برسیم که به برنامه های درسی دلالت کند. اینکه محل مناقشه است، چون یک عده این رویکرد را قبول ندارند. کسانی که اعتقاد به فطرت الهی و ارزش های مطلق ندارند به رویکرد استنتاجی اعتنایی ندارند.

نکته سوم شما این بود که چرا در برنامه های درسی وارد این زاویه شویم؟! بنده عرض می کنم که چرا وارد نشویم؟ مگر غیر از این است که نهایتاً می خواهیم دانش آموزان و دانشجویان را مطابق شاخص های تربیت اسلامی تربیت کنیم؟ آیا این برنامه های درسی نباید دلالت های خودش را از یک نظریه برنامه درسی مقبول بگیرد؟ اگر این کار را نکنیم همانند این است که منتظر میوه هستیم اما درختی

نکاشته ایم. آن درخت به اعتقاد من تولید نظریه فطرت محور در برنامه‌درسی است که بتواند برنامه‌های درسی مدارس را جهت دهد.

درخصوص مقام خلافت الهی انسان نیز تصریح کنم که خلافت الهی غایت تربیت الهی است و دارای مراتب می باشد. آنچه که قطعی است انسان می تواند در اثر تربیت به مراتبی از این مقام نائل شود. آموزش و پرورش با تکیه بر فلسفه تربیتی اسلام و با ارائه طرح‌های منطقی و قابل اجرا در تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان قادر است آنان را در جهت هدف غایی رشد دهد. همان استعدادها ی فطری که در مطالب پیشین توضیح داده شد زمینه‌های حرکت در مسیر دست‌یابی تدریجی به غایت تربیت را فراهم می سازد.

پوشش: اگر یک پایدارگرایی که مسلمان باشد و دیدگاهش دیدگاه اسلامی باشد و معتقد باشد من عقلانیت را به عنوان یکی از وجوه آدمی می خواهم رشد بدهم و باید این کار را انجام دهم اگر این کار را انجام دهد قبول می کنیم که او کار اسلامی انجام داده است یا قبول می کنیم که انجام نداده است.

نکته بعدی این است که نگرانی از این داریم که می توانیم خلیفه الهی تربیت کنیم یا نه. سوال من این است که آیا رویکرد پایدارگرایی توانسته انسان عاقل تربیت کند؟

پوشش: یک سوال دیگر مطرح شد که جواب درستی به آن داده نشد. بالاخره فطرت انسان‌ها با هم یکسان هستند یا خیر؟ از کجا بفهمیم که تفاوت انسان‌ها حاصل چیست؟

پاسخ: پایدارگرایان مبنای فلسفی شان ایده‌آلیسم است. اصلاً رئالیستی فکر نمی کنند. ریشه در اندیشه افلاطون و در تاریخ دارند. ثانیاً آنان فقط به یک مولفه یعنی پرورش عقل از ابعاد وجودی انسان توجه می کنند. آنچه مسلم است این است که انسان مساوی با عقل نیست. یکی از استعدادهای عالی انسان عقل است. پایدارگرایان بنا به تحلیلی که خودشان دارند پرورش ذهن و عقل را محور قرارداده اند ولی این جامعیت را ندارند.

هر کدام از ابعاد وجودی انسان گسسته از ابعاد دیگر مطالعه شود، ناقص است. یعنی اگر بُعد عقلانی انسان را از سایر ابعاد وجودی او مجزا ببینید قادر به رشد همه‌جانبه نخواهید شد. چرا؟ چون بُعد عقلانی در کنار دیگر اجزا معنا و مفهوم پیدا می کند و معنای نگاه توحیدی نیز همین است. یعنی نمی توانیم

یکی از ابعاد وجودی انسان را منفک ببینیم و آن را مطالعه کنیم. در مطالعه هر جزئی باید نگاه کل گرایانه داشت. این نگاه دیگر در پایدارگرایی نیست. به علاوه که آن‌ها در نگاه به یادگیرنده اعتنایی به نیازها و علائق او ندارد که این مطلب در نوشته‌های صریح رابرت هاجینز یکی از ایدئولوگ‌های اصلی پایدارگرایی وجود دارد که اصلاً مهم نیست که مطالب ارائه شده مورد علاقه و نیاز دانش آموز باشد یعنی اصالت را به آن اندیشه‌های بزرگ می‌دهند و آن را بر یادگیرنده تحمیل می‌کنند بدون اینکه به وسع یادگیرنده توجه کنند. درحالی‌که در این اندیشه‌ای که مطرح شد نیاز و علاقه یادگیرنده خیلی اهمیت دارد. اگر چیزی به او گفته شود که مورد علاقه و نیاز او نباشد؛ آموخته‌ها درونی نمی‌شود و تربیت اتفاق نمی‌افتد. در حالیکه قاعدتاً ارزش‌ها باید درونی شود و هنجارها بر اساس ارزش‌ها پذیرفته شوند تا رفتار ریشه‌داری بروز و ظهور پیدا کند.

هدف پایدارگرایان پرورش افرادی منطقی و عقلایی است. آن‌ها به چیزهایی رسیده‌اند و آن را همه چیز تلقی می‌کنند. اغلب این دیدگاه‌ها دچار این خطای تک بُعدی هستند. این نگاه تک بُعدی نمی‌تواند همه گرایش‌های عالی فطری را بپروراند. برای رشد دادن آن‌ها نیاز به نقشه دیگری داریم.

